

نقدی بر فرضیهٔ تطور امامت شیعی

بررسی استنادهای کتاب «مکتب در فرایند تکامل»

بخش مربوط به دوران امامت حضرت امام باقر (علیه السلام)

[جواد علاء المحدثین*]

■ چکیده

این نوشتار به بررسی بخشی از «کتاب مکتب در فرایند تکامل» می‌پردازد. موضوع این بخش کتاب، تحلیلی تاریخی دربارهٔ «باور شیعیان نسبت به ضرورت قیام مسلحانه توسط امامان (علیهم السلام)» و زوایایی از «عقیده به مهدویت در جامعه تشیع» است و نهایتاً تأثیر این امور، در تطور «امام شناسی شیعیان» نتیجه گرفته - یا به طور غیر مستقیم القا - شده است. در این بررسی، به مواردی همچون عدم تطبیق دلیل و مدعی در کتاب می‌پردازیم و با بازخوانی مدارک ذکر شده در پاورقی بخشی از کتاب (صفحات ۳۳ تا ۴۳، بخش مربوط به دوران امامت حضرت امام باقر (علیه السلام))، عدم تطابق آنها با مدعای مطرح شده در کتاب را نشان خواهیم داد، سپس برخی خطاهای روشی در تألیف کتاب را به تفکیک بازگو می‌کنیم. کلید واژه‌ها: شیعه شناسی تاریخی؛ مدرسی طباطبایی، سیدحسین؛ مکتب در فرایند تکامل (کتاب)؛ تطور تاریخی شیعه

کتاب مکتب در فرایند تکامل تألیف آقای سیدحسین مدرس طباطبایی، به قصد «نظری بر تطور مبانی فکری تشیع در سه قرن نخستین» نگاشته شده است؛ و البته آن گونه که در عنوان نسخه اصلی کتاب (بحران و تثبیت، در دوران شکل گیری اسلام شیعی)^۱ به صراحت بیشتر تبلور یافته، «امام شناسی شیعی» را متأثر از تغییرات و تطورات بسیار مبنایی، در طول این سه قرن معرفی می کند.

در مقدمه کتاب مکتب در فرایند تکامل، هدف از تألیف آن، ارائه دسته بندی شده ی حکایات و منقولات تاریخی، جهت حصول دیدگاهی صحیح از روند تاریخی تشیع اعلام شده است. مؤلف در مقدمه، تأکید می ورزد که: «آن چه در این دفتر آمده، تاریخ فکر است، نه تجزیه و تحلیل مبانی عقیدتی، یا نقد و بررسی باورهای مذهبی. این که چگونه جامعه بر حقایق آگاه و واقعیت ها در تضارب آراء و مباحثات فکری و کلامی آشکار می شود، ربطی به حقانیت آن معتقدات و مبانی ندارد.»

ایشان در عبارات فوق پیشاپیش هشدار می دهد که مخاطب کتاب، اختلافات و اضطراباتی را که در روند تاریخی شکل گیری یک اعتقاد مشاهده می کند، به حساب عدم حقانیت آن عقیده نگذارد. وی در پاورقی صفحه ۱۲۹ کتاب نیز، «اساس الهی و واقعی امامت» را بسیار برتر از تطورات تاریخی دانسته است.

نویسنده در مقدمه، با اظهار نگرانی از رواج برخی تفسیرها درباره تشیع، که آن ها را غیرقابل دفاع در مجامع علمی می داند، تمام کاری را که این کتاب درصدد انجام آن بوده را «پیش نهادن طرحی برای دسته بندی مواد موجود [یعنی حکایات و منقولات تاریخی]، به امید روشن ساختن یک «پازل» تاریخی از راه یافتن قطعات گمشده آن [جهت ارائه تعریفی صحیح از تشیع]» دانسته است.

ولی چنان که خواهیم دید، ضعف هایی به کتاب راه یافته که درست چیده شدن پازل تاریخی مورد نظر نویسنده کتاب را در معرض تردید قرار داده است. از همین رو برخی از ضعف های راه یافته در کتاب را ذکر و بخشی از کتاب را - به عنوان نمونه - بررسی خواهیم کرد:

«عدم انطباق موضوع متن با مدرک ارجاع شده در پاورقی، و گاهی مغایرت آن در برخی موارد»؛

«عدم ارائه مدرک در برخی مباحث و موضوعات مهم - علیرغم انبوه مدارک ارائه شده در مقدمات موضوع»؛

«ارائه برخی جمع بندی‌های غیر منطبق با مدارک و محتوای پاورقی‌ها»؛

«عدم تناسب برخی مدارک با موضوع متناظر با آن»؛

برای بررسی موارد اشاره شده، مطالب صفحات ۳۳ تا ۴۳ کتاب را که مربوط به دوره امام باقر (علیه السلام) است، انتخاب کردیم که در قالب تحلیلی تاریخی، مطالبی درباره «باور شیعیان نسبت به ضرورت قیام مسلحانه توسط امامان (علیهم السلام)» و زوایایی از «عقیده به مهدویت در جامعه تشیع» مطرح و تأثیر آن در تطور «امام شناسی شیعیان» نتیجه گرفته شده است. چکیده تحلیل ارائه شده از سوی مؤلف، بدین شرح است:

انتظار دائمی «قیام مسلحانه امام» و امید مستمر به «قیام هر امام به مصداق منجی موعود (امام قائم (علیه السلام))» موجب شکل گیری تعریفی سیاسی و مبارزاتی از منصب امامت شده بود، اما از طرفی به مرور زمان و با محقق نشدن قیام «قائم آل محمد (علیهم السلام)» این «دیدگاه امام شناسی» تطور یافت و به سوی دیدگاهی پیش رفت که امامت را مقامی «علمی و ارشادی» می‌شناخت. با این مقدمه، در واقع مسیر بحث مؤلف، در نمایاندن «تطور عقیده به امامت» باز می‌شود و ادامه می‌یابد.

در ادامه، به طرح تفصیلی و نقد اولین قسمت از مطالب این بخش، که درباره «تطور عقیده امامت، در دوران امام باقر (علیه السلام)» مطرح شده می‌پردازیم:

۱- موضوع «عقیده شیعیان درباره قیام مسلحانه امامان»

در ابتدای این بحث مؤلف می‌نویسد:

صفحه ۳۳/ شیعیان اعتقاد داشتند که هر وقت شرایط و مقتضیات فراهم شود و زمان مناسب فرا رسد امام آن دوره شمشیر برگرفته و قیام خواهد کرد و غاصبین مقام خلافت را رانده، حق تزییع شده خود را باز پس خواهد گرفت.^۱

۱. شماره پاورقی‌های متن کتاب را در نقل‌ها ذکر کردیم، زیرا در نقد به این شماره‌ها اشاره خواهیم کرد.

معمولاً شیعیان در هر دوره امید داشتند که این موضوع در روزگار آنان روی صفحه ۳۴/ داده و پیروان اهل بیت سرانجام از رنج و عذاب و سرکوب و فشارهای سیاسی که برای سالیان دراز تحمل کرده بودند آسوده خواهند شد. آیا مؤلف - که عبارتش دچار دوگانگی شده - «قیام امام در زمان مقتضی» را «اعتقاد شیعیان» می‌داند یا «امید شیعیان»؟

اهمیت این اختلاف و اثرگذاری این نوع مغایرت تعبیر را، در دنباله مباحث بررسی خواهیم کرد، اما همین جا اشاره می‌کنیم که مؤلف در ادامه، از تعبیر «امید» به سمت «اعتقاد» میل می‌کند و آن را چنان پررنگ جلوه می‌دهد که گویا یکی از ارکان ضروری امامت محسوب می‌شده است. بدین ترتیب زمینه این فرضیه فراهم می‌شود که «محقق نشدن این اعتقاد مبنایی درباره امامت» موجب دگرگونی در «مبانی عقیده امامت» شد.

۱-۱- بررسی مدارک «اعتقاد شیعیان به قیام مسلحانه امامان»^۱

۱. نخستین مدرک ارائه شده (پاورقی ۲ از صفحه ۳۳) چنین است: «ببینید رساله حسن بن محمد بن حنفیه را در باب ارجاء: ۲۴»

درباره ارجاع دادن به رساله فوق‌الذکر، مطلبی را عیناً از مقاله نقد جناب حجة الاسلام حسن طارمی راد، از شماره نوزدهم فصلنامه سفینه نقل می‌کنیم. در مقاله مذکور، ذیل ارجاعی که در صفحه ۳۲ کتاب «مکتب در فرایند تکامل» به رساله «حسن بن محمد بن حنفیه» داده شده، می‌خوانیم: «حسن بن محمد حنفیه کسی است که کیسانیه او را امام خود می‌دانستند. وی ظاهراً پس از شکست قیام مختار و سلطه مجدد امویان، با نگارش این رساله کوتاه پیوستگی خود را به جریان حاکم اعلام کرد، از شیعه (بنا بر برخی نسخه‌ها: سبئی) تبری جست و تقدم دو خلیفه نخست بر امام علی (علیه السلام) را به مثابه یک عقیده پذیرفت و آن را "ارجاء" نامید. لغت ارجاء به معنای تأخیر انداختن است. رساله ارجاء درباره این موضوع است که خداوند خلافت امیر المومنین (علیه السلام) را علیرغم افضلیت آن حضرت، به تأخیر انداخت و خلافت ایشان را پس از خلافت ابوبکر، عمر و عثمان قرار داد. هدف این رساله در واقع رد اعتقاد شیعه به نص و منصوص بودن ائمه (علیهم السلام) است. از این رو، پیروان این دیدگاه در لسان ائمه (علیهم السلام)، به مرجئه معروف شدند؛ یعنی کسانی که قائل به عقب افتادن و تأخیر در خلافت امیرمؤمنان (علیه السلام) بودند و مرجئه در آن هنگام به معنای جریانی در مقابل شیعه بوده است، بنابراین، این گروه با گروه دیگری که بعداً به مرجئه معروف شدند متفاوتند. در کتاب الزینة ابو حاتم رازی همین معنا شرح داده شده است: "والمرجئه هو لقب قد لزم كل من فضل ابابكر و عمر علی بن ابی طالب كما ان التشيع هو لقب قد لزم كل من فضل علیا علی ابی بكر و عمر". در کتاب کافی نیز از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که به جوانان خود اعتقادات دینی را آموزش دهید تا مرجئه آنها را منحرف نکنند؛ که منظور از مرجئه همین گروه است. حال باید از نویسنده سؤال کرد که آیا برای معرفی شیعه در قرن اول، منبعی بهتر از نامه یکی از مخالفان عقیدتی شیعه یعنی حسن بن محمد حنفیه در اختیار ایشان نبوده است؟

مدارک ارائه شده در پاورقی ۱ از صفحه ۳۴ (شیعیان اعتقاد داشتند که هر وقت شرایط و مقتضیات فراهم شود... امام آن دوره شمشیر برگرفته و قیام خواهد کرد... معمولاً شیعیان در هر دوره امید داشتند که این موضوع در روزگار آنان روی داده... و آسوده خواهند شد) بدین شرح است: غیبت نعمانی: ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۲۶۶ و ۲۹۵؛ کافی: ۱: ۶۹ و ۸۱: ۸ [۸۰: صحیح].

۱-۱-۱-۱- روایات غیبت نعمانی: ص ۲۸۷ و ۲۸۸:

۱-۱-۱-۱- در اولین حدیث^۱ امام صادق (علیه السلام) از مفضل، دلیل مغموم بودنش را می‌پرسد و او قدرت و شوکت بنی عباس را که از امام (علیه السلام) روی گردان است، ذکر می‌کند. امام (علیه السلام) - گویا برای دلداری او - می‌فرماید: «اگر حکومت در اختیار ما بود، موظف به زندگی بسیار سخت مانند امیرالمؤمنین (علیه السلام) بودیم و اکنون این وظیفه از ما ساقط گردیده است».

این حدیث صرفاً دلسوزی راوی بر فقدان قدرت حکومتی اهل بیت (علیهم السلام) را می‌رساند و نه بیشتر. هیچ نشانه‌ای از انتظار راوی بر شمشیر برگرفتن و قیام کردن امام (علیه السلام) در وقتی که شرایط و مقتضیات فراهم شود و زمان مناسب فرا رسد، در این حدیث نیست. در نتیجه باید گفت که این روایت، با فرضیه مطرح شده در متن کتاب، بی ارتباط است.

۱-۱-۱-۲- در حدیث دوم^۲ آمده است که امام (علیه السلام) از راوی دلیل گریه کردنش را می‌پرسد و او - که شاهد قدرت علمی حضرت در پاسخ گویی به سیل جمعیت حاضر بوده - عرض می‌کند: چطور گریه نکنم حال آن که در این امت مانند شما وجود ندارد، اما در خانه تان بسته است و در انزوا قرار دارید؟! امام (علیه السلام) نیز پاسخی عیناً مشابه حدیث قبل به وی می‌دهد. حدیث که حاکی از دلسوزی راوی به انزوای امام (علیه السلام) است و ارتباطی با فرضیه نویسنده ندارد.

۱. الغیبة للنعمانی، ص ۲۸۷ / ۷... عن المفضل بن عمر، قال: كنت عند أبي عبد الله (عليه السلام) بالطواف، فنظر إليّ و قال لي: «يا مفضل ما لي أراك مغموماً متغير اللون؟» قال: فقلت له: جعلت فداك! نظري إلى بني العباس و ما في أيديهم من هذا الملك و السلطان و الجبروت؟! فلو كان ذلك لكم لكتنا فيه معكم. فقال: «يا مفضل أما لو كان ذلك لم يكن إلا سياسة الليل و سباحة النهار و أكل الجشب و لبس الخشن شبه أمير المؤمنين (عليه السلام) و إلا فالنار فزوى ذلك عتاً، فصرنا نأكل و نشرب و هل رأيت ظلامه جعلها الله نعمة مثل هذا!»

۲. الغیبة للنعمانی، ص ۲۸۸ / ۸... عن عمرو بن شمر، قال: كنت عند أبي عبد الله (عليه السلام) في بيته و البيت غاص بأهله، فأقبل الناس يسألونه، فلا يسأل عن شيء إلا أجاب فيه؛ فبكيته من ناحية البيت. فقال: «ما يبكيك يا عمرو؟» قلت: جعلت فداك، و كيف لا أبكي و هل في هذه الأمة مثلك و الباب مغلق عليك و الستر مرخي عليك؟ فقال: «لا تبك يا عمرو، نأكل أكثر الطيب و نلبس اللين و لو كان الذي تقول لم يكن إلا أكل الجشب و لبس الخشن مثل أمير المؤمنين علي بن أبي طالب (عليه السلام) و إلا فمعالجة الأغلال في النار.»

۳-۱-۱-۱-۳- در حدیث سوم^۱، ابو بصیر از امام صادق (علیه السلام) می‌پرسد: آیا این وضعیت (حکومت مخالفان) پایانی دارد که ما آسوده شویم؟ و حضرت پاسخ می‌دهد: «بله سرآمدی دارد (که باید پیش از این واقع می‌شد) اما شما مطلب را برملا ساختید و خداوند فرج را به تأخیر انداخت». از این حدیث نیز، امید راوی به گشایش در وضعیت شیعیان فهمیده می‌شود - که امری طبیعی برای هر انسان گرفتاری است - ولی نشانه‌ای از اعتقاد وی به «قیام نمودن و شمشیر برگرفتن امام (علیه السلام) در هر وقت مقتضی» وجود ندارد. بنابراین در این حدیث نیز هیچ گونه تصریحی درباره اعتقاد شیعیان به «قیام مسلحانه امام وقت» وجود ندارد.

۴-۱-۱-۱-۴- در حدیث چهارم^۲ راوی (ابو خالد کابلی) می‌گوید: پس از درگذشت امام سجاد (علیه السلام) به حضور امام باقر (علیه السلام) رسیدم و مراتب ارادت خود را به امام چهارم (علیه السلام) یادآور شده، عرض کردم: آن حضرت «صاحب هذا الامر» را به من معرفی فرموده طوری که اگر ایشان را در جایی ببینم می‌شناسم. سپس وی از حضرت درخواست می‌کند که نام «صاحب الامر (علیه السلام)» را به وی تعلیم دهد؛ اما امام (علیه السلام) پاسخ نمی‌دهد و خطیر بودن موضوع و ضرورت اخفای نام حضرت صاحب الامر (علیه السلام) را یادآور می‌شود، ضمن آن که تصریح می‌فرماید این نام را تا کنون به کسی نگفته است.

به کار بردن تعبیر «صاحب هذا الامر (علیه السلام)» خود کنایه‌ای رسا است به کسی که قرار است حکومت را به دست گیرد.

این حدیث نه تنها در تأیید ادعای مؤلف مبنی بر این که «معمولاً شیعیان در هر دوره امید داشتند که این موضوع در روزگار آنان روی دهد» نیست، بلکه برخلاف آن، نشان می‌دهد که راوی - گرچه مصداق «صاحب الامر» را نمی‌شناسد ولی - امام وقت را مصداق حضرت

۱. ۱۶- عن أبي بصير عن أبي عبد الله (علیه السلام)، قال: قلت له: ما لهذا الأمر أمد ينتهي إليه و يريح أبداننا؟ قال: «بلى، و لكنكم أذعنتم فأخره الله».

۲. ۲- عن أبي خالد الكابلي، قال: لما مضى علي بن الحسين (علیه السلام)، دخلت علي محمد بن علي الباقر (علیه السلام)، فقلت له: جعلت فداك، قد عرفت انقطاعي إلى أبيك و أنسى به و وحشتي من الناس! قال: «صدقت يا أبا خالد، فتريد ما ذا؟ قلت: جعلت فداك، لقد وصف لي أبوك صاحب هذا الأمر بصفة لو رأيتنه في بعض الطريق لأخذت بيده. قال: «فتريد ما ذا يا أبا خالد؟ قلت: أريد أن تسميه لي حتى أعرفه باسمه. فقال: «سألنتني و الله يا أبا خالد عن سؤال مجهد، و لقد سألتني عن أمر ما كنت محدثاً به أحداً و لو كنت محدثاً به أحداً لحدثتك، و لقد سألتني عن أمر لو أن بني فاطمة عرفوه حرصوا علي أن يقطعوه بضعة بضعة».

صاحب الامر نمی‌داند، حتی این را احتمال هم نمی‌دهد؛ زیرا بیان می‌کند که با راهنمایی‌های امام چهارم علیه السلام، اگر «صاحب الامر علیه السلام» را در جایی ببیند می‌شناسد؛ و با این وصف، امام باقر علیه السلام را مصداق «صاحب الامر علیه السلام» نیافته، بلکه از امام می‌خواهد که نام «صاحب الامر علیه السلام» را به وی بگوید، ولی حضرت نمی‌پذیرد. مضمون این روایت، مخالف ادعای مؤلف کتاب است.

۲-۱-۱- روایت غیبت نعمانی / ۲۶۶: دو حدیث^۱ با مضمونی مشابه

۱-۱-۲-۱- بنا بر یکی از احادیث امام صادق علیه السلام فرموده است: «منادی از آسمان به نام «صاحب هذا الامر» ندا در خواهد داد که «امر [حکومت] از آن او است» پس جنگ برای چه؟» در حدیث دوم نیز امام علیه السلام می‌فرماید: «این امر که به سوی آن گردن می‌کشید (و چشم انتظار آن هستید) واقع نخواهد شد تا این که منادی از آسمان به نام «صاحب هذا الامر» ندا در دهد «امر [حکومت] از آن «صاحب الامر» است» پس جنگ بر چه اساس؟» مؤلف، روایات فوق را به عنوان شاهد بر این ادعا آورده است: «شیعیان اعتقاد داشتند که هر وقت شرایط و مقتضیات فراهم شود ... امام آن دوره شمشیر برگرفته و قیام خواهد کرد ... معمولاً شیعیان در هر دوره امید داشتند که این موضوع در روزگار آنان روی دهد» در صورتی که دو حدیث فوق هیچ دلالت ضروری بر اعتقاد خاصی ندارد. از این احادیث فهمیده می‌شود که امام علیه السلام از عجله و ریزی گروهی از مسلمانان برای در اختیار گرفتن حکومت از راه جنگیدن با حکومت وقت، ناخشنود است و تأکید می‌فرماید که این موضوع به دست «صاحب این امر» که نامش از آسمان اعلام خواهد شد تحقق می‌یابد و نه قبل از آن. ملاحظه این احادیث بیانگر این است که مخاطبین حضرت، از ایشان توقع یا امید قیام ندارند چه رسد به وجود یک اعتقاد، مبنی بر «شمشیر برگرفتن و قیام کردن امام». این نکته نیز قابل ذکر است که سؤال امام علیه السلام در آخر هر دو روایت، که می‌پرسد: «فقیم

۱. الغيبة للنعمانی ص: ۲۶۶.. ۳۳.. عن عبد الله بن سنان قال: سمعت أبا عبد الله علیه السلام يقول: «إنه ينادی باسم صاحب هذا الأمر مناد من السماء: ألا إن الأمر لفلان بن فلان؛ فقیم القتال؟»
 ۳۴.. عن عبد الله بن سنان قال: سمعت أبا عبد الله علیه السلام يقول: «لا يكون هذا الأمر الذي تمدون إليه أعناقكم حتى ينادی من السماء: ألا إن فلاناً صاحب الأمر؛ فعلى م القتال؟».

القتال؟» و «فعلی ما القتال؟» یا نشان از وقوع یک قتال دارد، مانند قیام سادات بنی الحسن علیهم السلام، که در این فرض امام صادق علیه السلام به این اقدام معترض است و به نشانه اعتراض می‌فرماید: «بر چه اساس جنگ به راه انداخته اند؟» و یا ممکن است به این معنی باشد که «بر چه مبنایی به دنبال جنگ هستید (یا هستند)؟» در فرض اول، قتال از سوی دیگران رخ داده و اساساً توقع قیام امام علیه السلام مطرح نیست. در فرض دوم نیز سخن از این است که افراد مورد نظر حضرت، خواهان جنگ هستند، اما نه الزاماً از سوی امام علیه السلام و حتی در آن فرض، نه به عنوان یک اعتقاد.

۳-۱-۱- روایت غیبت نعمانی / ۲۹۵

۳-۱-۱- در این حدیث از علی بن یقطین نقل شده که می‌گوید: «حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به من فرمود: ای علی! شیعیان دویست سال است که با آرزوها پرورده شده اند.» و یقطین به پسرش علی گفت: چگونه است که به ما گفته شد [وعده داده شد] و محقق گردید (یعنی تشکیل حکومت بنی عباس) و به شما گفته شد و محقق نگردید؟ ابن یقطین پاسخ داد: آن چه به شما و ما گفته شده، از یک منبع بوده، الا این که زمان امر شما در رسید پس چنان که گفته شده بود محقق گشت و زمان امر ما نرسیده، لذا ما را با امیدها دل مشغول ساختند، چرا که اگر گفته می‌شد این امر جز با گذشت دویست، سیصد سال محقق نمی‌شود، دل‌ها سخت می‌شد و عموم مردم از ایمان به اسلام برمی‌گشتند، از این رو به ما گفته شد که این امر بسیار زود و نزدیک خواهد بود تا دل‌های مردم بدان انس گیرد و همین مطلب مایه نزدیک شدن فرج گردد.»^۱

در مقام بررسی، ابتدا یادآور می‌شویم که بخش عمده این نقل، کلام علی بن یقطین (و نه کلام امام) و مخاطب وی، پدرش، از اتباع بنی عباس بوده است^۲، هم چنین متن حدیث و اظهار نظر

۱. الغیبة للنعمانی، ص: ۲۹۵: ۱۴-... عن أبيه علي بن يقطين، قال: قال لي أبو الحسن موسى بن جعفر عليه السلام: «يا علي الشيعية تربي بالأمانى منذ مائتي سنة.»

قال: و قال يقطين لابنه علي بن يقطين: ما بالنا قیل لنا فکان و قیل لكم فلم یکن یعنی امر بنی العباس فقال له علی إن الذی قیل لكم و لنا کان من مخرج واحد غیر أن أمرکم حضر وقته فأعطیتهم محضه فکان کما قیل لكم و إن أمرنا لم یحضر فعللنا بالأمانی فلو قیل لنا إن هذا الأمر لا یكون إلا إلی مائتی سنة أو ثلاثمائة سنة لقتست القلوب و لرجع عامة الناس عن الإیمان إلی الإسلام و لکن قالوا ما أسرعه و ما أقربه تألفا لقلوب الناس و تقریباً للفرج.

۲. بحار الأنوار، ۱۰۲/۵۲: بیان: قوله «تربي بالأمانی»؛ أي یربیهم و یصلحهم أمتهم بأن یمنوهم تعجیل فرج و قرب

علی راجع به وعده حکومت بنی عباس نیز حکایت از سخن گفتن همراه با نوعی تقیه دارد. در مجموع، در برداشت از متن حدیث، باید قواعد استنباط، لحاظ گردد. اما درباره آن چه که به بحث جاری کتاب مربوط می‌شود، باید گفت که بر اساس این حدیث، امام می‌فرماید از ابتدا به شیعیان امیدواری داده می‌شده است. سؤال این جا است که چه امیدوی مورد نظر بوده که در کل دوره نزدیک به دویست ساله امامت، در بین شیعیان برقرار بوده است؟ قطعاً کسی نمی‌تواند ادعا کند توقع قیام از یکایک ائمه طاهرین علیهم‌السلام بوده است؛ زیرا قرینه‌ای وجود ندارد که در طول بیست و پنج سال خانه نشینی امیرالمؤمنین علیه‌السلام، یا ده سال امامت حضرت مجتبی علیه‌السلام، یا حتی ده سال امامت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام و هم چنین دوران امام سجاد علیه‌السلام چنین توقعی از آنان می‌رفته است! باید گفت که استناد به مضمون مجمل این حدیث، آن هم بدون هیچ شرح و توضیح، کمکی به روشن ساختن پازل تاریخی، که مقصود مؤلف کتاب بود، نمی‌کند. در نتیجه این حدیث هم، دلالت روشنی بر مدعای مؤلف ندارد.

۴-۱-۱- روایت کافی / ۳۶۹:۱ همان روایت اخیر غیبت نعمانی است.

۴-۱-۱-۱- راوی می‌گوید: «در محضر امام صادق علیه‌السلام سخن از ملوک آل فلان به میان آمد، حضرت فرمود: «مردم به دلیل عجله ورزیدن شان نسبت به این امر [که طبعاً منظور، امر حکومت است] هلاک شدند. خداوند به دلیل عجله بندگان، شتاب نمی‌کند. این امر سرآمدی دارد که بدان منتهی خواهد شد و وقتی آن زمان برسد، لحظه‌ای از آن پس یا پیش نخواهند افتاد.»

حدیث بیان می‌کند که امام علیه‌السلام تعجیل در اصلاح امور را رد می‌کند و این امر را به سرآمد مقدر آن ارجاع می‌دهد. نیز به عده‌ای که در اقدام جهت تصاحب حکومت عجله می‌ورزیده‌اند

ظهور الحق لثلا یرتدوا و یأسوا.... و یقظین کان من أتباع بنی العباس فقال لابنه علی، الذی کان من خواص الکاظم علیه‌السلام ما بانا وعدنا دولة بنی العباس علی لسان الرسول و الأئمة صلوات الله علیهم فظهر ما قالوا و وعدوا و أخبروا بظهور دولة أمتکم فلم یحصل و الجواب متین ظاهر مأخوذ عن الإمام کما سیأتی.

۱. ۷-.. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: ذَكَرْنَا عِنْدَهُ مُلُوكَ آلِ فُلَانٍ؛ فَقَالَ: إِنَّمَا هَلَكَ النَّاسُ مِنْ اسْتِعْجَالِهِمْ لِهَذَا الْأَمْرِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَعْجَلُ لِعِجَالَةِ الْعِبَادِ إِنَّ لِهَذَا الْأَمْرِ غَايَةَ يَنْتَهِي إِلَيْهَا فَلَوْ قَدْ بَلَّغُوا لَمْ يَسْتَقْدِمُوا سَاعَةً وَ لَمْ يَسْتَأْخِرُوا. این حدیث در غیبت نعمانی / ۲۶۶ نیز نقل شده است.

معارض است؛ اما حدیث گویای این نیست که آن افراد مورد اعتراض، گروهی از شیعیان بوده‌اند که عقیده یا حتی امید داشته‌اند امام صادق (علیه السلام) قیام کند. بلکه قرائن تاریخی، خلاف این مسئله را ثابت می‌کند.

در نتیجه، این حدیث هم تأییدی بر ادعای مؤلف نیست.

۵-۱-۱- روایت کافی / ۸: ۸۰

۱-۱-۵-۱- راوی به امام باقر (علیه السلام) عرض می‌کند: «لَقَدْ تَرَكْنَا أَسْوَاقَنَا أَنْتِظَارًا لِهَذَا الْأَمْرِ حَتَّى لَيْوَشِكُ الرَّجُلُ مَنَّا أَنْ يُسْأَلَ فِي يَدِهِ؛ ما کسب و کارمان را در انتظار این امر رها کرده‌ایم تا جایی که نزدیک است برخی از ما به فقر بیفتند.» این روایت، بر خلاف موارد قبلی، تناسبی ظاهری با ادعای کتاب دارد ولی با قدری تأمل فرو می‌ریزد. این روایت بیان می‌کند که عده‌ای چشم انتظار رخدادی منجر به تغییر وضعیت بوده‌اند، اما مؤلف کتاب، این حدیث را برای این ادعا سند آورده است: «شیعیان اعتقاد داشتند که هر وقت شرایط و مقتضیات فراهم شود... امام آن دوره شمشیر برگرفته و قیام خواهد کرد.»

راوی روایت فوق در ادامه از امام (علیه السلام) پرسیده: «اگر قبل از درک کردن قائم (علیه السلام) از دنیا بروم چطور می‌شود؟» و حضرت در پاسخ می‌فرماید: «هر که از شما بر این قصد باشد که در صورت درک کردن «قائم آل محمد (علیهم السلام)» او را یاری کند، مانند جنگاوری است که با شمشیرش همراه او می‌جنگد...».

بدین ترتیب، گرچه این روایت نشانه شدت چشم‌اندازی عده‌ای برای تغییر وضعیت است، اما اولاً از تنمعه روایت، عقیده راوی، مبنی بر این که قیام و اصلاح به عهده «قائم آل محمد (علیهم السلام)» است و ایشان شخصی غیر از امام باقر (علیه السلام) هستند معلوم می‌شود.

۱. ۳۷... عَنْهُ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبَانَ الْكَلْبِيِّ عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْوَأَسِطِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (علیه السلام) قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ، لَقَدْ تَرَكْنَا أَسْوَاقَنَا أَنْتِظَارًا لِهَذَا الْأَمْرِ حَتَّى لَيْوَشِكُ الرَّجُلُ مَنَّا أَنْ يُسْأَلَ فِي يَدِهِ. فَقَالَ: «يَا أَبَا عَبْدِ الْحَمِيدِ أَتَرَى مِنْ حَسَبِ نَفْسِهِ عَلِيٌّ لَا يَجْعَلُ اللَّهُ لَهُ مَخْرَجًا بَلَى وَاللَّهِ لَيَجْعَلَنَّ اللَّهُ لَهُ مَخْرَجًا رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحِبًّا أَمَرْنَا قُلْتَ أَصْلَحَكَ اللَّهُ إِنَّ هَؤُلَاءِ الْمُرْجِيَّةَ يَقُولُونَ مَا عَلَيْنَا أَنْ نَكُونَ عَلَى الَّذِي نَحْنُ عَلَيْهِ حَتَّى إِذَا جَاءَ مَا تَقُولُونَ كُنَّا نَحْنُ وَ أَنْتُمْ سِوَاهُ فَقَالَ يَا عَبْدَ الْحَمِيدِ صَدَقُوا مَنْ تَابَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ مَنْ أَسْرَأَ نَفَاقًا فَلَا يُرْغِمُ اللَّهُ إِلَّا بِأَنْفِهِ وَ مَنْ أَظْهَرَ أَمْرَنَا أَهْرَقَ اللَّهُ دَمَهُ يَذْبَحُهُمُ اللَّهُ عَلَى الْإِسْلَامِ كَمَا يَذْبَحُ الْقَضَابُ شِئَاتِهِ قَالَ قُلْتَ فَتَنْحُنُ يَوْمَئِذٍ وَ النَّاسُ فِيهِ سِوَاهُ قَالَ لَا أَنْتُمْ يَوْمَئِذٍ سَنَامُ الْأَرْضِ وَ حُكَاْمُهَا لَا يَسْعُنَا فِي دِينِنَا إِلَّا ذَلِكَ تَنْقِطُهُ جِئِنَ جَايَ هَمِينَ حَذْفِي هَا اسْتِ...» قُلْتُ: فَإِنْ مِتُّ قَبْلَ أَنْ أَدْرِكَ الْقَائِمَ (علیه السلام)؟ قَالَ: «إِنَّ الْقَائِلَ مِنْكُمْ إِذَا قَالَ: إِنَّ أَدْرَكَتْ قَائِمَ آلِ مُحَمَّدٍ نَصَرْتُهُ كَالْمَقَارِعِ مَعَهُ بِسَيْفِهِ وَ الشَّهَادَةَ مَعَهُ [له] شَهَادَتَانِ.»

ثانیاً این که وی انتظار وقوع «هَذَا الْأَمْر» را مطرح کرده ممکن است به معانی مختلفی باشد، همچنان که در روایت ۱۴/۳ خواهد آمد که راوی به امام رضا علیه السلام می گوید ما امیدواریم شما «صاحبُ هَذَا الْأَمْرِ» باشید در صورتی که اصلاً منظور قدرت گرفتن از طریق قیام نیست. ثالثاً مؤلف که روایت را به عنوان شاهد ذکر کرده باید توضیح دهد که منظور راوی از «هَذَا الْأَمْر» و از این سخن که: «ما کسب و کارمان را در انتظار این امر رها کرده ایم...» چیست و اگر قیام قریب الوقوعی مورد نظرش بوده - چنان که ادعای کتاب این است - چرا می پرسد: «اگر قبل از درک کردن قائم علیه السلام از دنیا بروم چطور می شود؟» ایشان نباید به صرف هم سویی ظاهری در ابتدای حدیث با ادعای مطرح در کتاب، آن را به عنوان شاهد ذکر می کردند.

نهایت این که راوی فوق، اعتقاد به ضرورت قیام امام وقت ندارد. در نتیجه این روایت نیز، ادعای متن کتاب را ثابت نمی کند.

نویسنده تا این جا، فرضیه «اعتقاد» شیعیان به این امر را مطرح کرد که «هر وقت شرایط و مقتضیات فراهم شود و زمان مناسب فرا رسد امام آن دوره شمشیر بر گرفته و قیام خواهد کرد.» اما در مدارک ارائه شده، این موضوع ثابت نشد و حتی یکی از روایات فوق هم مؤید این ادعا نبود.

روایات مذکور در مجموع بیش از این را نمی رساند که شیعیان از وضع دشوار موجود و مهجور بودن ائمه علیهم السلام ناخشنود، و چشم انتظار فرج نسبی یا کلی بودند، اما نه الزاماً از رهگذر قیام امام وقت، تا چه رسد به این که چنین امری، یک اعتقاد شیعی بوده باشد. برخی از این روایات نشان می داد که راوی، دقیقاً معتقد است فرج کلی باید به دست «قائم آل محمد علیهم السلام» محقق شود - و بر خلاف فرضیه نویسنده - می داند که آن حضرت، فردی غیر از امام وقت است.

۲- ارتباط دادن موضوع، با عقیده «قائمیت»

نویسنده در ادامه، «عقیده» یا «امید» یادشده را با «اعتقاد به قائمیت» گره زده و نوشته است: صفحه ۳۴/ دست کم از اواخر قرن اول هجری ۲، انتظار و اعتقاد به ظهور یک منجی و رهایی بخش انقلابی از دودمان پیامبر صلی الله علیه و آله که در آینده ظهور کرده و نظام فاسد ظلم و ستم را در هم ریخته و حکومت عدل و قسط را

پی‌ریزی خواهد نمود، در همه قشرهای جامعه اسلامی وجود داشته است. این منجی‌رهایی بخش را شیعیان با نام قائم می‌شناختند. عبارت اخیر درباره پیشینه عقیده به مهدویت، دست کم مضمونی غلط انداز دارد؛ زیرا القا می‌کند که این اعتقاد، متأخر از دوران حیات رسول خدا ﷺ است. البته تعبیر «دست کم»، جای توجیه را بازمی‌گذارد و عبارت را به حالت «دو پهلو» در می‌آورد. به هر تقدیر از بررسی بیشتر این مطلب می‌گذریم.

۲-۱- توقع قیام از امام باقر (علیه السلام)

در ادامه متن کتاب آمده:

صفحه ۳۴/ در نخستین سالهای قرن دوم هجری که نارضایتی عمومی از بنی‌امیه بالا گرفته و نظام خلافت اموی رو به ضعف نهاده بود بسیاری از مردم امید داشتند که رئیس خاندان پیامبر در آن عصر، امام محمد باقر (علیه السلام) رهبری نهضت را به دست گرفته و قیام خواهد کرد. اما امام به این انتظار و توقع عمومی پاسخ مثبت نداد. این عکس‌العمل، شیعیان را که در ذهنیت آنان، امام حق از خاندان پیامبر در صورت فراهم شدن شرایط مناسب باید بی‌درنگ برای احقاق حق خود و برپا کردن نظام عدل و قسط به پا می‌خواست دچار حیرت کرد.

در این فراز هم دوگانگی تعبیر، درست مانند بخش قبل وجود دارد.

نویسنده، ابتدا از «امید» مردم به نهضت امام پنجم (علیه السلام) سخن گفته، اما بلافاصله شیعیان را چنین توصیف کرده است که ذهنیت آنان حکم می‌کرد که در شرایط مناسب، «امام باید بی‌درنگ قیام کند.» و این «باید» آن قدر پررنگ بود که محقق نشدنش، آنان را به «حیرت» می‌افکند و زمینه تغییر در رویکرد آنان به عقیده امامت را پیش می‌آورد.

۲-۲- بررسی مدارک «ذهنیت شیعیان درباره ضرورت قیام ضداموی امام باقر (علیه السلام)»

درباره این ادعا، چهار حدیث در پاورقی به عنوان مدرک ارائه شده است: محاسن برقی: ۱۷۳؛

کافی ۸۰: ۸ و ۳۴۱؛ هدایه خصیبه: ۲۴۲ و ۲۴۳

۱-۲-۲-۲- روایت محاسن

روایت محاسن، متن خلاصه تری از همان روایت قبل (کافی ۸: ۸۰) است که بررسی شد و بر اساس آن، راوی به قیام و اصلاح توسط «قائم آل محمد^{علیه السلام}» عقیده داشته است، و از امام باقر^{علیه السلام} می‌پرسید: «اگر قبل از درک حضور قائم^{علیه السلام} بمیرم، چه می‌شود؟» لذا بر خلاف ادعای مؤلف، این روایت ثابت نمی‌کند راوی به قیام امام باقر^{علیه السلام} اعتقادی که برآورده نشدنش منجر به حیرت گردد، داشته است.

۲-۲-۲-۲- روایات کافی / ۸: ۳۴۱

۹/۲. زراره نقل می‌کند که در حضور امام باقر^{علیه السلام} سخن از دولت بنی امیه گفته شد، عده ای از اصحاب به ایشان عرض کردند: «إِنَّمَا نَرْجُو أَنْ تَكُونَ صَاحِبَهُمْ وَ أَنْ يُظَهِّرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ هَذَا الْأَمْرَ عَلَيَّ يَدَيْكَ؛ ما امیدواریم که شما همراه آنان باشید و خداوند این امر را بر دستانتان شما آشکار سازد.» امام^{علیه السلام} در پاسخ فرمود که نمی‌خواهد همراه آنان باشد که یاران آنها زنازادگانند و ...

در مقام بررسی باید گفت: طبعاً فضای حاکم بر سخن، مربوط به زمان درگرفتن قیام‌هایی علیه بنی امیه است که در نهایت، به استقرار دولت بنی عباس منجر شد. در غیر این صورت معنا نداشت که اصحاب، اظهار امیدواری کنند تا امام^{علیه السلام} همراه بنی امیه - شاید هم منظور، این است که همراه مخالفان بنی امیه - باشند (ان تکون صاحبهم)؛ پس آنان امیدوار بوده اند تا امام^{علیه السلام} به نوعی در خلال این درگیری‌ها، شرکت نماید و نهایتاً در رأس حکومت قرار گیرد.^۲ بر این اساس، آن چه باعث شده افرادی به حضور امام^{علیه السلام} در منازعات، امیدواری نشان دهند، حوادث خاص سیاسی، در کنار عقیده پیشینی شیعیان، مبنی بر حق حاکمیت امام بوده است، نه

۱. ۵۳۸.. عَنْ زُرَّارَةَ، قَالَ: كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ^{علیه السلام} فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ، فَذَكَرَ بَنِي أُمَيَّةَ وَ دَوْلَتَهُمْ؛ فَقَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ: إِنَّمَا نَرْجُو أَنْ تَكُونَ صَاحِبَهُمْ وَ أَنْ يُظَهِّرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ هَذَا الْأَمْرَ عَلَيَّ يَدَيْكَ. فَقَالَ: «مَا أَنَا بِصَاحِبِهِمْ وَ لَا يُسْرِنِي أَنْ أَكُونَ صَاحِبَهُمْ إِنْ أَصْحَابَهُمْ أَوْلَادُ الرُّنَا؛ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَخْلُقْ مُنْذُ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ سَبِينِ وَ لَا أَيَّامًا أَقْصَرَ مِنْ سَبِينِهِمْ وَ أَيَّامِهِمْ. إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَأْمُرُ الْمَلِكَ الَّذِي فِي يَدِهِ الْفُلْكَ فَيُطَوِّبُهُ طَيِّبًا.»

۲. ممکن است در متن روایت، از نقطه نظر نشان دادن دیدگاه اصحاب، ابهام به نظر برسد و این سؤال به روشنی پاسخ نیابد که منظور کسی - یا کسانی - که امام^{علیه السلام} را مخاطب قرار داده اند؛ دقیقاً چیست. اما این ابهام نیز، مشکل را متوجه آقای مدرسی می‌کند که چگونه از نقلی که معنایش روشن نیست، به عنوان شاهد استفاده کرده است؟

عقیده پیشینی آنان به «ضرورت قیام بی درنگ امام» که آن هم به شکلی که خودداری از این وظیفه، حیرت خیز، شوک دهنده و موجب تجدیدنظر اعتقادی در امامت گردد.

توضیح آن که با توجه به اعتقاد شیعیان مبنی بر «تعلق حق الهی حکومت به ائمه معصومین (علیهم السلام)»، بسیار طبیعی بود که وقتی زمینه‌های اجتماعی برای تغییر حکومت فراهم شد، آنان (یا گروهی از آنان) امیدوار شوند تا جهت حوادث، به سمتی منجر به حاکمیت امام پیش رود، اعم از آن که این اتفاق، با دخالت مستقیم امام (علیه السلام) در منازعات رخ دهد یا بدون آن. به بیان دیگر، چنین دیدگاهی، اساساً ناظر به «حق حاکمیت امام» است و نه «وظیفه قیام توسط امام». این وضعیت، کاملاً متفاوت است با آن چه مؤلف کتاب ترسیم می کند، مبنی بر این که: - این مسئله، انتظار و اعتقادی عمومی، ناظر به وظایف مقام امامت بوده است. - انتظار بدین شکل بوده که امام (علیه السلام) باید «در صورت فراهم شدن شرایط مناسب، بی درنگ به پا می خاست.»

- و از همه مهم تر این که انتظار یاد شده چنان بوده است که محقق نشدنش «موجب حیرت شیعیان» می گردید.

بنابراین، روایت یادشده، در جهت تأیید ادعای مؤلف کتاب نیست.

۳-۲-۲- روایت هدایه خصیبه

۳-۲-۳-۱- در این روایت آمده است که راوی مصرّاً از امام باقر (علیه السلام) سؤال می کند که آیا ایشان «قائم آل محمد (علیهم السلام)» هستند یا نه؟ و حضرت به نحوی که معلوم است چندان مایل به طرح این مسئله نیست، نهایتاً وی را متوجه می سازد که پاسخ منفی است.

۱. عن الحكم بن أبي نعيم، قال: أتيت أبا جعفر عليه السلام وهو بالمدينة، فقلت له: علي نذر بين الركن والمقام إن أنا لقيتكم أن لا أخرج من المدينة حتى أعلم أنكم قائم آل محمد أم لا؟ فلم يجبني بشيء، فأقمت ثلاثين يوماً، ثم استقبلني في طريق فقال: «يا حكم وإنك له هنا بعد»، فقلت: نعم إنني أخبرتكم بما جعلت الله علي، فلم تأمرني ولم تنهني عن شيء ولم تجبني بشيء؟ فقال: «بكر علي غدوة المنزل»، فغدوت عليه فقال عليه السلام: «سل عن حاجتك»، فقلت: إنني جعلت الله علي نذراً وصياماً وصدقة بين الركن والمقام إن أنا لقيتكم أن لا أخرج من المدينة حتى أعلم أنكم قائم آل محمد أم لا، فإن كنت أنت رابطتك وإن لم تكن أنت، سرت في الأرض فطلبت المعاش. فقال: «يا حكم، كلنا قائم بأمر الله». قلت: فأنت المهدي؟ قال: «كلنا نهدي إلى الله». قلت: فأنت صاحب السيف؟ قال: «كلنا صاحب السيف ووراث السيف». قلت: فأنت الذي تقتل أعداء الله ويعز بك أولياء الله ويظهر بك دين الله؟ فقال: «يا حكم، كيف أكون أنا وقد بلغت خمسا وأربعين [سنة]؟ وإن صاحب هذا الامر أقرب عهدا بالبين مني وأخف علي ظهر الدابة».

این روایت حکایت می‌کند که مصداق «قائم آل محمد» برای برخی شیعیان پوشیده بوده به طوری که امام (علیه السلام) حتی همین مطلب را که ایشان مصداق «قائم آل محمد» نیستند، به راحتی بیان نکرده اند، البته نهایت اختفای این موضوع، امری پنهان در تاریخ تشیع نیست و شواهد فراوانی دارد، اما در این روایت هیچ نشانه‌ای از حیرت راوی نسبت به اصل امامت (اعم از این که ناشی از ندانستن مصداق «قائم آل محمد» یا هر مطلب دیگر باشد) وجود ندارد، ضمن آن که اساساً وی توقع قیام از حضرت نداشته، بلکه به این که امام (علیه السلام) مصداق «قائم آل محمد» است یا خیر، سؤال داشته است. در نتیجه، این حدیث هم، دلالتی بر مدعای مؤلف ندارد.

۳-۲- بررسی موضوع «عقیده به قائمیت» در کتاب

چنان که گفته شد، نویسنده تا این جا، بحث را بدان سو برد که شیعیان همواره از امامان (علیهم السلام) توقع قیام مسلحانه داشتند. ایشان سپس با طرح بی‌مقدمه این مطلب که «انتظار ظهور یک منجی انقلابی از دودمان پیامبر (ص)»، دست کم از اواخر قرن اول هجری رواج داشته و شیعیان این منجی را با نام قائم می‌شناختند؛ بحث خود را به موضوع «قائمیت» گره زده است. در نتیجه ماحصل ادعا، به طور تلویحی این شده که شیعیان همواره چشم انتظار بودند تا امام وقت، دست به قیام بزند و چه بسا این انتظار به مصداقیت «امام قائم» بوده است. ایشان می‌نویسد:

هنگامی که از امام [پنجم (علیه السلام)] سؤال شد چرا وی علی‌رغم خیل عظیم طرفداران خود در عراق دست به قیام موعود و مورد انتظار عمومی نمی‌زند؟ حضرت پاسخ داد که وی قائم منتظر نیست و قائم/ص ۳۵/ در آینده هنگامی که زمان کاملاً مناسب فرارسد ظهور خواهد فرمود.^۱

ملاحظه می‌شود که در پاراگراف بالا، مطالبه شیعیان از امام (علیه السلام) نه صرفاً «قیام»، بلکه «قیام موعود» شمرده شده است. در واقع مؤلف با عبارات فوق، گره میان «توقع شیعیان به قیام امام» را با «عقیده به قائمیت» محکم‌تر ساخته است - بدون آن که به مطلب تصریح نماید. در نتیجه لازم است مؤلف در این جا، مدارکی ارائه نماید که ثابت کند شیعیان عقیده داشته اند امام (علیه السلام) باید در برابر بنی امیه قیام کند، تا حدی که امتناع حضرت از این کار آنان را حیرت زده

می‌ساخت، ضمن این که آنان، امام را مصداق «قائم آل محمد» می‌دانستند.

۴-۲- بررسی مدارک «ذهنیت شیعیان درباره شکل گیری قیام موعود، از سوی امام

باقر (علیه السلام)

آن چه در پاورقی متن فوق ذکر شده، به طور عمده این موارد است: کافی ۱: ۳۴۲ و ۵۳۶ و ۳۶۸؛ غیبت نعمانی: ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۶۹ و ۲۱۵ و ۲۱۶ و ۲۳۷؛ کمال الدین ۳۲۵

۴-۲-۱- روایت کافی ۱: ۳۴۲؛ غیبت نعمانی/ ۱۶۷ و کمال الدین/ ۳۲۵/

۱۱/۳. راوی به امام باقر (علیه السلام) عرض می‌کند: «شیعیان شما در عراق فراوانند و در اهل بیت شما مانند شما نیست، پس چرا قیام نمی‌کنید؟» حضرت پاسخ می‌دهد: «همانا گوش به نادانان سپرده‌ای. من صاحب شما نیستم.» وی می‌پرسد: «صاحب ما کیست؟» و امام می‌فرماید: «بنگرید، آن کسی که ولادتش از مردم پوشیده است و ...».

ملاحظه می‌شود که در متن این روایت، راوی می‌پرسد چرا علی رغم وجود شرایط لازم - به زعم خود او- امام (علیه السلام) قیام نمی‌کنند؟

اولاً از این حدیث فهمیده نمی‌شود که وی قیام را وظیفه امام و از لوازم مقام امامت می‌دانسته است، تا چه رسد به این که اگر حضرت چنین نکند، وی دچار حیرت شود - آن هم حیرت در تعریف امامت، که منجر به بازتعریف از آن گردد.

چنان که گفته شد، رو به ضعف نهادن بنی امیه در زمان امام باقر (علیه السلام) و اقداماتی که علیه آنان شکل می‌گرفت، به طور طبیعی آن حضرت را در معرض این توقع - از سوی بعضی، و نه الزاماً همه شیعیان - قرار می‌داد که ایشان نیز حرکتی را در این جهت انجام دهند. این توقعات الزاماً، دیدگاه اعتقادی شیعیان، به جایگاه و وظایف مقام امامت را نشان نمی‌دهد و به طریق اولی، دلالت بر وجود حیرت ندارد.

ثانیاً امام (علیه السلام) به وی گوشزد می‌کند که این کار برعهده موعود منتظر است، نه آن که وی ابتداءً

۱. عن عبد الله بن عطاء، عن أبي جعفر (عليه السلام)، قال: قلت له: إن شيعتك بالعراق كثيرة والله ما في أهل بيتك مثلك، فكيف لا تخرج؟ قال: فقال: «يا عبد الله بن عطاء، قد أخذت نفرش اذنيك للتوكي. إني والله ما أنا بصاحبكم.» قال، قلت له: فمن صاحبنا؟ قال: «انظروا من عمي على الناس ولادته، فذاك صاحبكم إنه ليس منا أحد يشار إليه بالإصبع ويمضغ بالأسنن إلا مات غيظاً أو رغم أنفه.»

حضرت را مصداق «قائم آل محمد^{علیهم السلام}» دانسته و یا حتی چنین احتمالی داده باشد. این هم، روش متداول ائمه معصومین^{علیهم السلام} بوده است که جابه جا، و در هر موقعیت مقتضی، تلاش در ترویج فرهنگ «مهدویت» در میان شیعیان داشته اند، لذا این روایت، جهت دهی ذهن راوی به سوی مسئله «قائمیت» توسط امام^{علیه السلام} را نشان می دهد و نه ذهنیت قبلی وی را به این موضوع. بنابراین، این حدیث دلالتی بر مدعای مؤلف ندارد.

۲-۴-۲- روایت کافی ۱: ۵۳۶

حدیثی است که مؤلف، قبلاً از هدایه خصیبی نقل کرده بود و در شماره ۱۰/۲ بررسی شد.

۳-۴-۲- روایت کافی ۱: ۳۶۸

۱-۳-۴-۲- سخنی از امام باقر^{علیه السلام} به ابو حمزه ثمالی بدین مضمون نقل شده که: خداوند فرجی را برای شیعیان تقدیر کرده بود - البته تعبیر روایت «هذا الامر» است که گفتیم معانی متفاوتی می تواند داشته باشد، اما از سیاق به دست می آید که سخن از نوعی گشایش است - اما این تقدیر عوض شد و به تأخیر افتاد.^۱ البته موضوع این حدیث قابل بحث و سؤال برانگیز است که منظور از گشایش مورد اشاره چیست، اما روایت، درباره دیدگاه راوی به عملکرد امام هیچ گزارشی نمی دهد، و ربطی به مباحث مؤلف ندارد.

۴-۴-۲- روایات غیبت نعمانی، ص ۱۶۸ و ۱۶۹

۱-۴-۴-۲- نخستین روایت^۲، مشابه حدیث کافی ۱: ۳۴۲ است. (ر.ک. شماره ۱۰/۳) راوی هر دو روایت نیز مشترک است. تنها تفاوت دو روایت این است که در روایت قبل، راوی توقع خود را برای قیام امام^{علیه السلام} بیان می کرد و نظر می داد که شیعیان شما در عراق فراوانند، اما در این حدیث می گوید: «مردم به شما چشم دوخته اند تا قیام کنید.» پاسخ امام^{علیه السلام}

۱. عن الحسن بن محبوب، عن أبي حمزة الثمالي، قال: سمعت أبا جعفر^{علیه السلام} يقول: «يا ثابت، إن الله تبارك و تعالی قد كان وقت هذا الامر في السبعين، فلما أن قتل الحسين صلوات الله عليه اشتد غضب الله تعالى على أهل الأرض، فأخره إلى أربعين و مائة، فحدثناكم فأذعتم الحديث فكشفتم قناع الستر و لم يجعل الله له بعد ذلك وقتاً عندنا و يمحوا الله ما يشاء و يثبت و عنده أم الكتاب».

۲. ۸: ... عن عبد الله بن عطاء المكي، قال: خرجت حاجاً من واسط، فدخلت على أبي جعفر محمد بن علي^{علیه السلام} فسألني عن الناس و الأسعار. فقلت: تركت الناس مادين أعناقهم إليك، لو خرجت لا تبعك الخلق. فقال: «يا ابن عطاء، قد أخذت تفرش أذنك للنوکی لا والله ما أنا بصاحبكم و لا يشار إلى رجل منا بالأصابع و يمط إليه بالحوجب إلا مات قتيلاً أو حتف أنفه». قلت: و ما حتف أنفه؟ قال: «يموت بغیظه على فراشه حتى يبعث الله من لا يؤبه لولادته». قلت: و من لا يؤبه لولادته؟ فقال: «انظر من لا يدري الناس أنه ولد أم لا فذاك صاحبكم».

همان جواب قبل است و توضیح ما نیز همان که به دنبال حدیث قبل گذشت، یعنی شرایط سیاسی موجود، به اضافه اعتقاد شیعیان، به حق حاکمیت امامان علیهم السلام، توقع اقدامی از جانب امام علیه السلام را شکل می‌داد، نه الزاماً دیدگاه خاص اعتقادی به وظایف مقام امامت. متن حدیث هم ابدأً از چنین دیدگاهی خبر نمی‌دهد، تا چه رسد به تحریر راوی در برابر امتناع امام علیه السلام.

۲-۴-۴-۲- ترجمه حدیث دوم غیبت نعمانی^۱ این است: «راوی می‌گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: ما امیدواریم که شما «صاحب این امر» باشید و خداوند بدون شمشیر، آن را به راحتی برای شما فراهم سازد، چه این که برایتان بیعت گرفته شده و سکه به نامتان زده شده است. امام علیه السلام فرمود:

«کسی از ما نیست که نامه‌ها به سویس ارسال گردد و انگشتان اشاره به سویس نشانه رود و سؤالات از وی پرسیده شود و اموال برایش ارسال گردد، مگر آن که ترور می‌شود یا در رختخوابش از دنیا می‌رود (کشته می‌شود)، تا آن که خداوند فرزندی از ما را برای این امر برانگیزد که ولادت و رشدش مخفی و نسبش شناخته شده است».

این روایت کاملاً ناقص نظریه آقای مدرسی و مؤید نظریه جایگزینی است که بیان شد؛ زیرا اظهار امیدواری راوی جهت حکومت یافتن امام علیه السلام اصلاً از این نقطه نظر نیست که: «شیعیان اعتقاد داشتند هر وقت شرایط و مقتضیات فراهم شود و زمان مناسب فرا رسد امام آن دوره شمشیر برگرفته و قیام خواهد کرد». نیز چنین ذهنیتی را از شیعیان گزارش نمی‌کند که «امام حق از خاندان پیامبر در صورت فراهم شدن شرایط مناسب باید بی‌درنگ برای احقاق حق خود و برپا کردن نظام عدل و قسط به پا می‌خاست.» چرا که امام رضا علیه السلام اصلاً در چنین شرایطی قرار نگرفت، و مسئله شمشیر در میان نبوده است، بلکه برعکس، حضرت ولایتعهدی را پذیرفت، اما همین موضوع در دل برخی از شیعیان - که معتقد بودند حکومت حق الهی آن حضرت است - امید به حکومت یافتن ایشان را ایجاد کرده بود، که اتفاقی طبیعی و کاملاً

۱. الغیبة للنعمانی ص: ۱۶۹/۹-.. عن أبیوب بن نوح، قال: قلت لأبی الحسن الرضا علیه السلام: إنا نرجو أن تكون صاحب هذا الأمر و أن يسوقه الله إليك عفوياً بغير سيف؛ فقد بویع لك و قد ضربت الدرهم باسمك. فقال: «ما منا أحد اختلفت الكتب إليه و أشير إليه بالأصابع و سئل عن المسائل و حملت إليه الأموال إلا اغتيل أو مات علی فراشه حتی یبعث الله لهذا الأمر غلاماً ممّا خفی المولد و المنشأ غیر خفی فی نسبه».

قابل درک است.

البته امام علیه السلام همین اندیشه را هم مردود شمرده و تأکید می‌کند که این امر به دست شخصی محقق خواهد شد که خداوند برای آن مقدر فرموده است.

به علاوه در این روایت نیز، نشانه‌ای از عقیده داشتن راوی به این که «امام علیه السلام باید به مصداق «قائم آل محمد» دست به قیام بزند، نیست؛ بلکه بالاتر این که اساساً این راوی، از قیام - که وصفی قطعی برای «قائم آل محمد» شمرده می‌شد - سخن نمی‌گوید، بلکه امیدوار است امام علیه السلام با فرصتی که به جهت ولایتعهدی مأمون برایش پیش آمده، بتواند بدون جنگ و خون‌ریزی، قدرت را به دست بگیرد.

مانند موارد دیگری که قبلاً هم ملاحظه شد، راوی از زاویه اندیشه «قائمیت» سخن نمی‌گوید، بلکه امام علیه السلام هستند که بار دیده و توقع راوی، تأکید می‌ورزند که تشکیل حکومت «آل محمد علیهم السلام»، به عهده «قائم آل محمد علیهم السلام» است.

بنابراین روایت فوق، کاملاً مخالف ادعای نویسنده است.

از این روایت، نکته‌ای مهم و مؤثر در بحث به دست می‌آید. راوی به امام علیه السلام عرض می‌کند که ما امیدواریم شما «صاحب هذا الامر» باشید و این تعبیر اشاره به «قائم آل محمد علیهم السلام» ندارد؛ چون اصلاً سخن از قیام بالسیف و امثال آن نیست، در حالی که همه معتقدان به ظهور آتی «قائم آل محمد علیهم السلام» - حتی اگر درباره مصداق و شخص آن حضرت ابهام داشتند - ایشان را به عنوان فردی می‌شناختند که حکومت ستمگران را با قیام و مبارزه به دست خواهد گرفت. نکته مورد نظر ما این است که راوی، علیرغم انصراف ذهنش از «قائم آل محمد علیهم السلام»، تعبیر «صاحب هذا الامر» را به کار می‌برد. نتیجه این که تعبیر اخیر، در دوران ائمه علیهم السلام همیشه مشعر به «قائم آل محمد علیهم السلام» نبوده، بلکه این تعبیر گاهی، کنایه از حاکم جامعه اسلامی - به معنای اعم کلمه - بوده است.

۱۵/۳. در سومین روایت، عبدالله بن عطاء^۱ از امام باقر علیه السلام می‌خواهد که او را از قائم علیه السلام خبر دهد. حضرت می‌فرماید: «به خدا قسم، نه من اویم و نه آن که به سویش گردن می‌کشید.

۱. وی همان کسی است که در دو مورد از روایات پیشین (۱۰/۳ و ۱۳/۳) به امام علیه السلام عرض می‌کرد: چرا با وجود کثرت شیعیان و افرادی که حاضرند از شما پیروی کنند، قیام نمی‌کنید؟ «إن شیعتک بالعراق کثیرة والله ما فی أهل بیتک مثلک، فکیف لا تخرج؟» «ترکت الناس مادین أعناقهم إلیک لو خرجت لاتبعک الخلق»

ولادت او آشکار نیست ...»^۱.

این روایت، ابهام راوی در مصداق قائم علیه السلام را می‌رساند، مضاف بر این که وی، امام علیه السلام را مصداق قائم علیه السلام و یا لاقلاً مصداق قطعی نمی‌داند. تأکید حضرت مبنی بر این که من و «کسی که به سویش گردن می‌کشید» هیچ کدام «قائم» نیستیم، می‌تواند نشانه این باشد که گروهی - شاید از شیعیان - خواهان تغییر در وضعیت حکومتی بودند، اما همین افراد نیز چشم به سوی شخص دیگری غیر از امام باقر علیه السلام داشته‌اند و حضرت آنان را هشدار می‌دهد که اصلاح مورد نظر شما باید توسط «قائم آل محمد علیهم السلام» تحقق یابد. این روایت، توقع راوی نسبت به قیام نمودن شخص امام علیه السلام را ثابت نمی‌کند، تا چه رسد به انتظاری که محقق نشدنش، منشأ حیرت باشد. در نتیجه این حدیث هم، در جهت اثبات نظریه ارائه شده در کتاب نیست.

۵-۲- عدم ارائه مدرک در موضوعی مهم چون ایجاد «شوک» در شیعیان به دلیل خودداری امام ششم علیه السلام از قیام

مؤلف در ادامه، دو تعبیر بسیار اثرگذار را که در اثبات نظریه ایشان نقش مهمی ایفا می‌کند، بدون هیچ سندی به کار برده است. وی پیش از این بیان کرد که خودداری امام پنجم علیه السلام از قیام علیه بنی امیه، موجب «حیرت» شیعیان شده بود و ملاحظه شد که مدارک متعدد ارائه شده به هیچ وجه حکایت از وقوع حیرت شیعیان نداشت. نویسنده در ادامه، و این بار بدون هیچ مدرکی، ادعا می‌کند که خودداری امام ششم علیه السلام از قیام علیه بنی امیه، موجب ایجاد «شوک» در میان شیعیان شد، طوری که موجب «تجدید نظر» آنان در اندیشه‌های گذشته گردید:

صفحه ۳۵/ دو دهه پس از این فرزند او امام صادق علیه السلام نیز در شرایطی که بسیاری آن را عالی‌ترین فرصت برای اقدام امام در راه به دست آوردن حق

۱. ۱۰.. عن عبد الله بن عطاء، قال: قلت لأبي جعفر الباقر علیه السلام: أخبرني عن القائم علیه السلام. فقال: «و الله ما هو أنا و لا الذي تمدون إليه أعناقكم و لا يعرف ولادته». قلت: بما يسير؟ قال: «بما سار به رسول الله ص هدر ما قبله و استقبال».

غضب شده خاندان پیامبر ﷺ می‌دانستند از هرگونه اقدامی خودداری فرمود. شوک ناشی حاصله از این سکوت و عدم اقدام موجب شد که شیعیان در نظرات و ذهنیات قدیم خود که برای سال‌های طولانی بدان اندیشیده بودند، تجدید نظر کنند.

از شیوه نویسنده در ارائه انبوه مدارک برای موضوعات مطرح شده در کتاب انتظار می‌رفت که در بیان موضوعی مهمی چون این مطلب به ارائه مدرک بپردازد که به هر دلیل، هیچ مدرکی ارائه نکرده است.

۳- بررسی خطاهای روشی، در بخش مورد بحث از کتاب

یکی دیگر از عللی که باعث شده مؤلف به نتایجی در بیان فرضیات خود برسد نحوه چینش مطالب کتاب و استفاده از برخی تعابیر خاص است که با روش‌های علمی سازگار نیست. در این بخش برخی از خطاهای روشی رخ داده در متن کتاب را ذکر می‌کنیم:

۱-۳- دوگانگی در تعابیر

در نخستین بندی که از کتاب نقل شد، دوگانگی تعابیر مؤلف را که «اعتقاد شیعیان» و «امید شیعیان» نسبت به موضوع «قیام مسلحانه امامان» را در پی هم آورده است، یادآور شدیم. مؤلف درصدد نشان دادن «سیر تاریخی تغییر در عقیده امامت» است. آن چه در سیر بحث مؤلف می‌تواند اثر بخش باشد، عقیده خاصی درباره «ارکان و مقومات مقام امامت» است، که به مرور زمان دچار تغییر و تطور شده باشد، مانند آن که شیعیان در دورانی «ضرورت قیام مسلحانه در وقت مقتضی» را به عنوان یکی از «ارکان و مقومات مقام امامت» معتقد بوده باشند» و پس از مدتی، با عملی نشدن این اندیشه، «عقیده آنان در باب امامت» دچار تغییر و تحول گردیده باشد، اما صرف «امید شیعیان به قیام یا قائمیت امامان (علیه السلام)» نمی‌تواند منظور مؤلف را در بحث مورد نظر برآورد و با نتیجه‌گیری بعدی وی همخوانی ندارد.

از سویی مدارک مورد استناد ایشان، حداکثر می‌تواند در برخی موارد، امیدواری شیعیان به اقدام امام در جهت تغییر وضعیت حکومت و یا اموری از این قبیل را - که تفصیلش گذشت - گزارش کند؛ یعنی مطلبی که به اثبات ادعای مؤلف کمکی نمی‌کند. لذا ایشان - گویا در مقام جبران ضعف مدارک - تعابیر راه، از آن چه در واقعیت یافت می‌شود، به سوی آن چه مقصود و همسو

با ادعایش است، سوق می‌دهد.

تکرار این دوگانگی تعابیر، در ادامه عبارات کتاب نیز قابل ملاحظه است. طبعاً برای خواننده کتاب، دقت در چنین مغایرت‌هایی دشوار است در نتیجه این دوگانگی در بیان، مانعی بر تشخیص نارسایی مدارک کتاب می‌شود و مخاطب را به سوی پذیرش طرح مؤلف - بدون آن که مدارک از آن پشتیبانی کند- سوق می‌دهد.

۲-۳- ابهام در کاربرد کلمه «اعتقاد»

چنانچه از خلط پیش گفته، درباره کاربرد توأم تعابیر «امید» و «اعتقاد» بگذریم، نهایت ادعای مؤلف در بخش اخیر، این بود که شیعیان اعتقاد داشته‌اند امام در هر زمان مقتضی قیام خواهد کرد.

اما حتی همین بیان نیز دچار ضعف و ابهام است. منشأ این امر، ابهامی است که در کاربرد کلمه «اعتقاد» از سوی مؤلف کتاب، وجود دارد.

توضیح این که تعبیر «اعتقاد راجع به منصبی چون امامت» به چند معنا (یا به تعبیری در چند حیظه) ممکن است به کار رود:

الف) اعتقاد به مبانی اصلی و مقومات مقام امامت: یعنی اعتقادی به اموری که امامت با آن‌ها شکل می‌گیرد و تعریف می‌شود. اگر این مبانی در شخصی جمع شود، او امام؛ و اگر همه یا برخی موجود نباشد، نخواهد بود. «نص»، «علم» و «عصمت» از مقومات منصب امامت هستند

ب) اعتقاد به اوصاف غیر مقوم: یعنی اعتقاد به اوصافی که بدون آن‌ها نیز امامت به قوت خود باقی است؛ مثلاً اعتقاد به ولایت تکوینی امام - در عین اهمیت فراوان - جزء این دسته است، بدین معنا که مقوم مقام امامت نبوده و فرض عدم آن، اصل عقیده به امامت را مخدوش نمی‌کند

البته عدم اعتقاد به چنین اوصافی، معرفت شخص به مراتب مقامات امام را کاهش می‌دهد ولی اصل اعتقاد را منتفی نمی‌سازد.

ج) اعتقاد راجع به وظایف امامان (علیه السلام): پس از پذیرش آن که شخصی با انتصاب الهی، به امامت رسیده و به تبع، معتقد شدیم که دارای «علم» و «عصمت» است، در مرحله بعد، چه بسا باورها

و اعتقاداتی راجع به وظایف امام داشته باشیم. ممکن است به ادله ای، فی المثل معتقد شویم که امام باید در امر هدایت پیشقدم باشد و با مراجعه به تک تک افراد، آنان را راهنمایی کند و یا برعکس، این که افراد موظفند با مراجعه به امام، هدایت را دریافت کنند. این اعتقاد که امام باید در راه بیان حقیقت، تا پای جان بایستد و یا در مقابل، اعتقاد به وجود «تقیه» در روند تبلیغ امامان (علیهم السلام) و فرض‌های دیگر از این قبیل است. (د) اعتقاد راجع به وظایف پیروان نسبت به امامان (علیهم السلام): این که معتقد باشیم اطاعت از امام و محبت به وی وظیفه ما است و...

طبعاً محققى که درصدد بررسی سیر تطور اعتقادی در تاریخ تشیع است، باید مراحل تطور و تغییر را در هر یک از چهار حوزه یاد شده، به تفکیک بررسی کند و تأثیرات متقابل آن‌ها را نیز لحاظ نماید.

بحث از چنین ادعاهایی مانند این که «باور شیعی همواره بر مبنای منصوص بودن امام بوده» و یا «ابتدا بر پایه منصوصیت بوده و به مرور زمان به سمت دیگری رفته» و یا شبیه این‌ها، در محدوده حوزه نخست می‌گنجد. این حوزه، مبانی اساسی امامت را شامل می‌شود و هرگونه تطور در آن، به معنای تحول در مبانی اعتقاد امامت، در نزد شیعیان است.

اما اگر فرضاً شیعیانی معتقد بوده باشند «امام حتماً باید قیام کند»؛ و گروهی به استناد فرموده رسول خدا (صلی الله علیه و آله) «الحسن و الحسین امامان قاما أو قعدا» ممکن دانسته باشند که «برخی امامان دست به قیام بزنند و برخی نه» و ...، این بحث در حیطه سوم (اعتقاد راجع به وظایف امامان (علیهم السلام)) می‌گنجد. اگر بر فرض ثابت شود که شیعیانی در این حیطه اخیر، میان دو عقیده مذکور و امثال آن، تغییر موضع داده اند، این به منزله «تحول در مبانی اصلی اعتقاد آنان به امامت» نخواهد بود، تا چه رسد که ثابت شود شیعیان در این حیطه، امید به موضوعی داشته‌اند و در عمل، این امید و آرزو محقق نشده است.^۱

مؤلف کتاب، مطالب خود را در حیطه‌های مذکور تفکیک نمی‌کند و این موجب خلط مباحث در نتایج می‌شود؛ چرا که گاه ادله را در حیطه سوم مطرح می‌کند و نتیجه را در حیطه اول

۱. یعنی اگر عده ای از شیعیان امیدوار بوده اند که امام قیام کند ولی در عمل با خودداری ایشان از این کار مواجه شده باشند، چنین پیشامدی؛ با تحول اعتقادی آنان در مبانی امامت فاصله ی بسیار دارد.

می‌گیرد و... .

در این بحث، تمام مدارک و دلایل ایشان - صرف نظر از نارسایی در دلالت - حداکثر راجع به دیدگاه شیعیان راجع به یکی از وظایف امامان (علیهم‌السلام) است، اما ایشان نتیجه را در حوزه «اعتقاد شیعیان درباره مبانی اصلی و مقومات امامت» گرفته است.

باز یادآور می‌شویم که این حوزه‌ها تأثیرات متقابلی دارند، یعنی محقق نشدن یک باور در حیطه دوم یا سوم، ممکن است تأثیری را در حیطه نخست ایجاد کند، اما بررسی و ادعای چنین تأثیراتی، دقت‌ها و موشکافی‌های خاص خود و ارائه دلایل متناسب را می‌طلبد. اما مؤلف کتاب به جای بررسی استدلالی این تأثیرات، با به کار بردن اصطلاحاتی خاص^۱ و یا چینش ویژه مطالب^۲، نتایج را از حوزه ای به حوزه دیگر کشانده است.

۳-۳- ترکیبی بدون سند، مرکب از دو ادعای با سند!

یک نکته بسیار مهم در روش مؤلف این است که وی در فرازهایی از کتاب، با طرح ادعاهایی به دنبال یکدیگر، فضایی ذهن مخاطب را در سمت و سوی خاصی هدایت می‌کند، در حالی که «ادعای ترکیبی» در واقع فاقد مدرک است.

در عباراتی که تا این جا نقل شد، مؤلف ابتدا «امید شیعیان به قیام مسلحانه و به دست گرفتن حکومت» و بلکه «اعتقاد شیعیان بدین امر» را مطرح کرد و این که «معمولاً شیعیان در هر دوره امید داشتند این موضوع در روزگار آنان روی دهد...»؛ سپس پیشینه اعتقاد اسلامی به ظهور یک منجی رهایی بخش (با عنوان قائم) را مطرح نمود که قیام می‌کند و حکومت عدل را برقرار می‌سازد.

گرچه مؤلف تصریح نکرده که «شیعیان در هر دوره امید و یا اعتقاد داشتند که «قیام قائم» در روزگار آنان روی می‌دهد...»، اما با دنبال هم آوردن دو مطلب فوق، به القا این موضوع دامن

۱. نمونه این روش، ذیل عنوان «استفاده از تعبیرات و الفاظ خاص، «بدون سند» و با «اثر القایی بالا» خواهد آمد.

۲. نمونه این روش؛ ذیل عنوان «تعبیر دوگانه» و نیز در توضیح گره زدن «عقیده شیعیان به قائمیت» با موضوع «عقیده شیعیان راجع به قیام مسلحانه امامان (علیهم‌السلام)» نشان داده شد و در ذیل عنوان بعدی «ادعای ترکیبی بدون سند...» نیز نمونه‌های دیگر ارائه می‌شود.

زد که «آنان در هر دوره امید و یا اعتقاد داشتند که امام وقت، مصداق امام قائم علیه السلام باشد». و سپس افزود: «هنگامی که از امام سؤال شد چرا ... به قیام موعود و مورد انتظار عمومی نمی‌زند؟ حضرت پاسخ داد که وی قائم منتظر نیست».

ملاحظه می‌شود ایشان، قیامی را که ادعا می‌کرد مورد انتظار و اعتقاد عمومی بوده است، بدون مقدمه و بی هیچ سندی، «قیام موعود» دانست.

ایشان در ادامه، مواردی را ذکر می‌کند که صادقین علیهم السلام، صراحتاً به شیعیان خود می‌فرمودند: «قائم آل محمد صلی الله علیه و آله نیستند». مؤلف با این تکمله، «ادعای ترکیبی»^۱ خود را - مبنی بر این که شیعیان همواره به دنبال قیام امامان و قائم آنان بودند و اعتقاد به ضرورت قیام و مصداقیت قائم را در باره یک یک حضرات ائمه علیهم السلام دنبال می‌کردند و البته در هر مورد مایوس می‌شدند- بیشتر سامان می‌دهد - و حال آنکه طرح مسئله قائمیت، در بسیاری از موارد ابتداءً از سوی امامان علیهم السلام و برای شکل گیری این اعتقاد انجام شده نه آن که در ذهن یا سؤال راوی مطرح بوده باشد.

این نحوه گزارشگری از فضای اعتقادی شیعی، القا کننده‌ی ابهام زیادی نسبت به مسئله «امامت» و «قائمیت» به شکل توأم است؛ یعنی اعتقاد به «قائمیت» طوری مطرح شده که ابهام هرچه بیشتر شیعیان در اصل مسئله امامت را القا کند.

به تعبیر دیگر، موضوع این طور مطرح شده که شیعیان از ابتداء قیام مسلحانه را از لوازم امامت می‌شمردند، بلکه بالاتر این که هر امام را مصداق «قائم آل محمد صلی الله علیه و آله» فرض می‌کردند. طبعاً این نحوه گزارش، زمینه را چنین فراهم می‌سازد که در گذر زمان، شیعیان، پی در پی شاهد این بودند که امامان، نه «قائم آل محمد صلی الله علیه و آله» هستند و نه قیام مسلحانه می‌کنند، لذا نگرش آنان به امامت رو به تغییر نهاد. در واقع مؤلف تا این جا سه مطلب را در پی هم آورد:

۱- (امید یا) اعتقاد شیعیان به ضرورت قیام نمودن هر یک از ائمه طاهرين علیهم السلام؛

۲- اعتقاد شیعیان به مسئله قائمیت؛

۳- انکار «قائمیت خود» از سوی صادقین علیهم السلام.

۱. مرکب از تک تک ادعاهای مطرح شده، به اضافه نتایج حاصل از فضا سازی صورت گرفته و مطالب القا شده.

نکته مهم این که حتی اگر فرض کنیم هر دو ادعای ۱ و ۲ صحیح باشد، نتیجه منطقی این امر، آن نخواهد بود که شیعیان الزاماً درباره یکایک ائمه علیهم السلام اعتقاد به مصداقیت «قائم آل محمد علیهم السلام» داشته اند، بلکه فرض‌های متعدد دیگری نیز قابل طرح خواهند بود؛ مانند این فرض که آنان حتی اگر «اعتقاد به ضرورت قیام هر امام» داشتند، مثلاً می‌دانستند که امام وقت یقیناً «قائم آل محمد علیهم السلام» نیست و آن حضرت در آینده ظهور خواهد کرد و یا این که به مصداق «قائم آل محمد علیهم السلام» ایهام داشته اند و نه اعتقادی خاص، چنان که برخی از مستندات روایی کتاب، همین فروض را ثابت می‌کرد. اما مؤلف با طرح مطلب سوم - بدون آن که تصریح کند - ذهن مخاطب را ناخودآگاه بدین سمت سوق می‌دهد که لابد شیعیان دائماً اعتقاد خود به قائمیت صادقین علیهم السلام را مطرح می‌کرده اند که آنان این مطلب را انکار می‌نمودند.

۴-۳- استفاده از تعبیرات و الفاظ خاص، «بدون سند» و با «اثر القایی بالا»

مؤلف در تکمیل ادعای «عقیده شیعیان نسبت به قیام مسلحانه امامان» و توصیف «تحوه اعتقاد شیعیان درباره مصداق قائم آل محمد علیهم السلام» می‌نویسد:

بسیاری از مردم امید داشتند که .. امام محمد باقر علیه السلام رهبری نهضت را به دست گرفته و قیام خواهد کرد. اما امام به این انتظار و توقع عمومی پاسخ مثبت نداد. این عکس العمل، شیعیان را که در ذهنیت آنان، امام .. باید بی‌درنگ .. به پا می‌خواست دچار حیرت کرد.

دوگانگی موجود در عبارات قبلی - که ذیل تیتیر «تعبیر دوگانه» بدان پرداختیم - این جا نیز عیناً تکرار شده است. مؤلف ابتدا از «امید شیعیان» به «رهبری نهضت ضد اموی از سوی امام باقر علیه السلام» سخن گفته، اما در دو سطر بعد می‌نویسد:

«ذهنیت شیعیان، در این که امام حق .. در صورت فراهم شدن شرایط مناسب باید بی‌درنگ برای احقاق حق خود و برپا کردن نظام عدل و قسط می‌خواست...»

پرواضح است که میان «امید» به یک موضوع و «ذهنیت» این که آن موضوع «باید» تحقق یابد، فاصله زیادی وجود دارد.

اما نکته مهم‌تر و یا به تعبیر دیگر، روش جدیدتری که مؤلف در دنباله مطلب آورده و ذهن

مخاطب را به شدت در جهت فضا‌سازیِ پیش گفته سوق می‌دهد، این تعبیر عجیب است که می‌نویسد: شیعیان با خودداری امام از قیام، «دچار حیرت» شدند. بدیهی است که محقق نشدن یک «امید و آرزو» حداکثر ممکن است موجب «دلسردی» و «سرخوردگی» شود اما با «حیرت» میانه‌ای ندارد. حتی اگر ثابت می‌شد که شیعیان، اعتقاد به «ضرورت قیام امامان (علیهم‌السلام)» به عنوان یکی از «وظایف الهی» داشته‌اند، باز هم عدم تحقق چنین باوری، الزاماً «حیرت آور» و «شوکه‌دهنده» - چنان که در ادامه آورده - نیست. در نتیجه نویسنده، با آن که مدارک و اسناد مورد استنادش دلالت بر چنین حیرتی ندارد، این ادعا را بیان کرده است. وی می‌نویسد:

امام .. از هرگونه اقدامی خودداری فرمود. شوک ناشی حاصله از این سکوت و عدم اقدام موجب شد که شیعیان در نظرات و ذهنیات قدیم خود که برای سال‌های طولانی بدان اندیشیده بودند، تجدید نظر کنند.

در این عبارت تعبیر «حیرت» به تعبیر «شوکه» می‌رسد و نهایتاً نتیجه گرفته می‌شود که شیعیان به مرحله «تجدید نظر» در ذهنیات قدیم رسیدند. نتیجه‌ای که مقدمات آن با گزارش مدارکی که مؤلف ارائه کرده بود تطابق نداشت.

افزون بر آن مؤلف، در چنین بحث مهمی (ادعای «حیرت زدگی» و «شوکه زدگی» شیعیان) هیچ مدرکی را ارائه نمی‌دهد. این در حالی است که از مقدمات قبلی هم چنین نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود.

■ نتیجه

آن چه در صفحات مورد بررسی از کتاب گذشت، تلاش کرد، ضعف‌های راه یافته در کتاب مکتب در فرایند تکامل و برخی خطاهای روشی رخ داده در آن را نشان دهد و بیان کند که لااقل در بخش مورد بحث (که به عنوان نمونه انتخاب گردیده)، دلالت مستندات ارائه شده، در بسیاری موارد، نارسا و بعضاً در نقطه مقابل ادعای متن کتاب است.

فهرست منابع

- خصیبه، حسین بن حمدان، الهدایة الكبرى، مؤسسة البلاغ، بیروت، ۱۴۱۱ق.
- صدوق، ابو جعفر محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة، دارالکتب اسلامیه، قم، ۱۳۹۵ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۵ش.
- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، دار الوفاء، بیروت، ۱۴۰۴ق.
- مدرسی طباطبایی، سید حسین، مکتب در فرایند تکامل، تهران، انتشارات کویر، ۱۳۸۶ش.
- نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغیبه، انتشارات صدوق، تهران، ۱۳۹۷ق.